

در بحث های خارج کشوری پیرامون مقوله "اتحاد چپ" بسیاری از رفقا فراموش می کنند این مبحث مساله ای نیست که به تازگی درون چپ خارج از کشور مطرح شده باشد. ریشه این بحث در واقع به دو سه سال بعد از قیام بهمن ۵۷ و در داخل برمی گردد.^۲ اولین اسناد کتبی این بحث در سال ۱۳۶۰ در ایران منتشر شدند.^۳

از اواسط تابستان سال ۶۰ به بعد مابین بسیاری از گروه های کمونیستی مباحثاتی پیرامون ضرورت وحدت چپ و چگونگی ایجاد آن به راه افتاده بود. از جمله، رفقای خود ما (که در آن زمان بخش رسمی دبیرخانه متحده بین الملل چهارم در ایران بود)، بخشی از رفقای اقلیت (که بعدها به گرایش سوسیالیسم انقلابی معروف شدند)، بخشی از رفقای که آن زمان تحت نام وحدت کمونیستی فعالیت می کردند (عمدتا از تحریریه نشریه رهایی)، رفقای از گروه قیام (این گروه قبل از انقلاب از حزب توده جدا شده بود و به انقلاب سوسیالیستی گرویده بود)، رفقای از راه فدایی (که در آن دوران با اقلیت همکاری می کردند)، منفردینی از گروه رزمندگان، و همچنین رفقای از راه کارگر بطور غیر مستقیم، وارد این گونه مباحثات شده بودند. و به نظر من، اگر امروزه رفقا در بحث های خود پیرامون مقوله اتحاد چپ به نکاتی که در آن دوره مطرح شدند، توجه نکنند و به ریشه های سیاسی و نظری این بحث در تاریخ تحولات جنبش کمونیستی ایران نپردازند، نه تنها به برداشت های نادرستی از ضرورت این اتحاد می رسند که طرز تلقی ویژه بسیاری از ما از مفهوم اتحاد را نیز درک نخواهند کرد. از آنجا که از من هم دعوت شده که نظرم را در این باره با شما در میان بگذارم باید تاکید کنم که این نظرات را نیز نمی توان از همین سابقه و گذشته جدا کرد.

مضافا به این که عده ای عامدانه تلاش دارند که این مباحثات را از تاریخ حذف کنند و یا این طور وانمود سازند که چنین بحثی سال ها بعد در این یا آن سمینار در خارج کشور و قاعدتا به ابتکار ایشان به راه افتاد. این شیوه بخصوص میان کسانی که یا در تمام این دوره در خارج کشور بوده اند و اطلاعات دست اولی ندارند و یا این که اگر هم مدتی در ایران بوده اند چندان در بطن ماجرا ها نبودند، بسیار رایج است. بنابراین باید نخست به این ریشه های تاریخی پرداخت و روشن کرد که چرا و تحت چه شرایطی اصولا چنین مبحثی درون چپ ایران باز شد.

مثلا به یک بحث محبوب خارج کشوری نگاه کنیم. کم و بیش همه به نحوی از انحا سعی می کنند نشان دهند که انگیزه اصلی اتحاد چپ فائق آمدن بر تشنت و پراکندگی موجود است. البته فائق آمدن بر پراکندگی در هر شرایطی اقدامی درست است. اما در ارتباط با مقوله اتحاد چپ این اساسا یک بحث خارج کشوری است. چرا که هنگامی که این بحث داخل خود

^۱ بر اساس سخنرانی در اتاق اینترنتی سوسیالیست فوروم، اسفند ۱۳۸۴

^۲ در ضمن فراموش نشود در همان اول انقلاب گروهی تحت همین نام شکل گرفت و یکی دو سالی نیز فعالیت کرد. در این گروه عمدتا جریانات چپ جبهه ملی و محافل سابقا مائویستی دیده می شد. مثلا سازمانی که بعدا به سازمان وحدت کمونیستی موسوم شد در همین اتحاد بود. بحث ما در باره این سازمان و با نام مشخص "اتحاد چپ" نیست، بلکه خود مقوله اتحاد چپ. آن "اتحاد چپ" اولی نوعی ائتلاف گرایش هایی عمدتا خارج کشوری بود که می بایست برای مداخله در آن دوره نیرویی بیشتر از آن چه تک تک شان در اختیار داشتند به حرکت در میاوردند. این ائتلاف در همان اوائل انقلاب از هم پاشید ولی با همان نام چند سال بعد حتی عضو شورای مقاومت نیز شد.

^۳ بخشی از این اسناد در سال ۱۳۶۱ در پاریس در نشریه سوسیالیسم و انقلاب منتشر شد

ایران مطرح شد، مشکل اصلی کمبود نیرو و یا تشتت در صفوف چپ نبود، نیروی چپ در اوائل سال ۱۳۶۰ کم و بیش در اوج خود بود. مشکل اصلی فقدان رهبری انقلابی با خط مشی متناسب با شرایط بود. مشکل این نبود که صفوف ما پراکنده بود، مشکل این بود که فرماندهان نمی دانستند با این صفوف چه کنند و یا اینکه فرامین بی ربط می دادند. و این نکته مهم است. بنابراین، هنگامی که در ایران بحث اتحاد به راه افتاد، این بحث در عین حال بحثی بر سر ضرورت ایجاد گروه‌بندی جدیدی از سوسیالیست‌های انقلابی بود. در صورتی که در خارج طبعاً این مبحث همیشه از نیاز جنبش در خارج برای فائق آمدن بر پراکندگی نشأت گرفته است.

از اسناد موجود این مباحثات در داخل مثلاً می توان به اسناد رفقای گرایش سوسیالیسم انقلابی اقلیت مراجعه کرد. این رفقا همین مسائل را در اولین کنگره سازمان به صورت کتبی، و در مقابل نظرات غالب به بحث و رای کنگره گذاشتند. بحث‌هایی که بعد از کنگره نیز ادامه یافت و چندی بعد در اسفند ۱۳۶۰ به اعلام علنی گرایش سوسیالیسم انقلابی انجامید.^۴ قبل از آن، در سومین سالروز انقلاب بهمن بیانیه‌ای بر سر همین مسائل منتشر شد که در واقع نوعی جمع‌بندی اولیه مباحثات اتحاد بود و به بیانیه‌ای برای گردهم‌آیی گرایش‌هایی از سنت‌های مختلف تبدیل شد.^۵

برای درک مقوله "اتحاد چپ" باید اول نظری بر این مباحثات افکند و نکات مهم آن را بازشکافت.

اولین مساله مهم برای ما در آن زمان ارزیابی سیاسی از اوضاع بود. به یاد بیاوریم سال ۶۰ دوره‌ای بود که مجاهدین در تابستان اش وارد فاز رودرویی نظامی شده بودند. به جای سیاست مماشات با رژیم که برعکس توقعات رهبری مجاهدین حملات وحشیانه‌تر رژیم به صفوف آن‌ها را به دنبال داشت، در این سال درگیری سراسری و مسلحانه مجاهدین آغاز شد. بسیاری از نیروهای چپ نیز برای عقب نیفتادن از قافله به سیاست‌های ماجراجویانه‌ای کشیده شده بودند. اقلیت اعلام می‌کرد، "انقلاب شعله می‌کشد" و نیروهای خود را به ایجاد جوخه‌های رزمی فرامی‌خواند، برخی از سازمان‌ها مثل وحدت کمونیستی که قبلاً ماهی یک بار هم به زحمت نشریه منتشر می‌کردند، به ناگهان فوق‌العاده پشت فوق‌العاده و اغلب هفته‌ای ۳ بار نشریه می‌دادند و برخی دیگر نیز جنگ مسلحانه تمام خلقی را تبلیغ می‌کردند. خلاصه ارزیابی بسیاری از رهبران سازمان‌های موجود در چپ رادیکال این بود که یا وارد مرحله جدیدی از بحران انقلابی می‌شویم و یا انقلاب جدیدی در همین دوره بلاواسطه بعدی در شرف تکوین است. ارزیابی خیلی از ما که به زمین نزدیک‌تر بودیم، اما، کاملاً متفاوت بود. برداشت بسیاری از ما این بود که در واقع به نقد شکست خورده‌ایم و ضد انقلاب قوی‌تر از سابق سرکوب شدیدی را به راه خواهد انداخت. ارزیابی ما از اوضاع نه پیشروی به سوی انقلاب بعدی که ضرورت عقب نشینی حساب شده‌ای را نشان می‌داد. همین ارزیابی کاملاً متفاوت با اغلب رهبران چپ آن زمان، بسیاری از فعالین چپ را علیرغم تفاوت‌های سازمانی به یکدیگر نزدیک کرده بود و به جرات می‌توان گفت سرمنشا نزدیکی‌ها و خود آغاز بحث اتحادچپ بین نیروهای مختلف در وهله اول دقیقاً همین مساله بود.

^۴ سوسیالیسم و انقلاب، شماره ۳، پاریس، دی ۱۳۶۱

^۵ سومین سالروز اکنون چه؟، ت. ث.، سوسیالیسم و انقلاب، شماره ۱، آبان ۱۳۶۱ پاریس

http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth_SevominSalrooz.pdf

طبعاً، چنین ارزیابی متفاوتی از اوضاع مباحثات دیگری را نیز به دنبال داشت. فراموش نکنیم بحث اتحاد چپ قبل از آن که به خارج سرایت کند، نزدیک به دو سال در خود ایران ادامه داشت. از اولین مباحثات مهم یکی این بود که مشخصاً چرا و چگونه شکست خوردیم و مسبب اصلی آن چه بود. نکات متعددی در این گفتگوها مطرح می‌شد، اما عمده‌ترین و برجسته‌ترین‌شان همانا مبحث مرحله انقلاب بود. بسیاری از فعالین چپ که در این مباحثات شرکت داشتند، خود به تجربه دریافته بودند که دلیل عمده شکست چپ فقدان یک استراتژی صریح و روشن انقلاب سوسیالیستی بود. همه در عمل دیده بودند که استراتژی اغلب سازمان‌های چپ حتی صف بندی‌های کلی طبقاتی را نیز درست ترسیم نکرده بود. چه اغتشاشی از این فاجعه آمیز تر که مرز انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش کنیم. تبلیغ ضرورت اتحاد کارگران و زحمتکشان با خرده بورژوازی و یا بورژوازی "ملی" و یا "نیروهای ضد امپریالیستی"، در واقع، یکی از دلایل عمده ناتوانی چپ در شناخت ماهیت ضدانقلاب بود.

بهرحال این مبحث دراز است و خود باید جداگانه باز شود، اما می‌توان گفت همین ضرورت برش از انواع مفاهیم انقلاب مرحله‌ای و اتخاذ استراتژی صریح انقلاب سوسیالیستی اولین بندی بود که در پلاتفرم نوشته نشده این اتحاد از همان زمان وارد شد. نوشتجات بسیاری در آن دوران پیرامون همین مساله منتشر شد و شاید از عمده‌ترین مباحثات آن دوران بود. مثلاً یکی از سه مطلب عمده‌ای که رفقای اقلیت در اولین کنگره این سازمان به بحث و تصمیم‌گیری گذاشتند، دقیقاً همین مساله بود. قطعنامه این رفقا در تایید استراتژی انقلاب سوسیالیستی حدود ۴۰٪ آرا کنگره را کسب کرد. و یا دو مقاله دیگری که خود من در همان سال ۶۰ در ارتباط با توضیح استراتژی انقلاب سوسیالیستی با تکالیف مرکب و نیز به طور کلی مبحث استراتژی و تاکتیک در انقلاب ایران منتشر کردم.^۶ بخشی از رفقای راه کارگر هم از همان موقع مشغول کار بر سر مباحثی بودند که بعدها تحت نام *متدولوژی مرحله انقلاب* منتشر شد. همزمان بخشی از رفقای رزمندگان نیز دقیقاً به نتایجی مشابه رسیده بودند.^۷

نکته دوم این بود که ارزیابی اغلب ما از چگونگی این شکست تاکید اصلی را بر عدم دفاع چپ از حقوق دموکراتیک قرار می‌داد. واضح است هنگامی که ضد انقلاب بر موج انقلابی سوار می‌شود، نخستین اقدامات اصلی‌اش سرکوب حقوق دموکراتیکی است که مردم در طول مبارزه انقلابی در خیابان‌ها به دست آورده‌اند. در ایران هم همین‌طور بود. سرکوب آزادی بیان، آزادی تشکل و خلاصه بازپس گرفتن هر گونه حقوق دموکراتیکی که توده‌ها به‌زور مبارزات توده‌ای بر ارتجاع تحمیل کرده بودند، از همان شب قیام آغاز شد. موثرترین شکلی که ضد انقلاب پیروز می‌توانست قدرت‌اش را مستحکم سازد، بیرون راندن توده‌ها از صحنه بود. علائم این سرکوب حتی قبل از سرنگونی و در تظاهراتی که تحت کنترل رهبری مذهبی بود به‌روشنی دیده می‌شد. ضد انقلاب، از یک‌طرف خواست‌های ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری توده‌های وسیع مردم را با عوام فریبی ضد استکبار جهانی و ضد طاغوتیان جایگزین کرد و از طرف دیگر امکان هر گونه اعتراض به این عوام‌فریبی را با سرکوب حق اعتراض از میان برداشت. این از همان اول کار واضح بود، اما، پس چرا بسیاری از سازمان‌های موجود از همان ابتدای امر به افشای این عوام‌فریبی دست نزدند و در مقابل این حملات کاری نکردند؟

^۶ خلاصه‌ای از این مباحثات چندی بعد در سمینار مرحله انقلاب در پاریس ارائه شد

http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth_MarhaleEnghelab.pdf
http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth_StrategyTaktik.pdf

^۷ بسیاری از این مباحثات یکی دو سال بعد در سمینارهای پاریس مجدداً مطرح شدند. به اسناد آن در سوسیالیسم و انقلاب، دوره دوم، شماره ۱، تابستان ۱۳۶۳ رجوع شود.

سران رژیم سابق را پشت درهای بسته اعدام کردند. اما چپ اعتراضی نکرد. آیندگان را بستند اما چپ کاری نکرد. حجاب اجباری بر سر زنان کردند، بازهم چپ کاری نکرد، جلوی آزادی احزاب را گرفتند باز کاری نکردند. خلاصه حقوق دموکراتیک را یکی بعد از دیگری سرکوب کردند و ما حواسمان جای دیگر بود. همه می دانید که طومار دراز است. توگویی نوعی ناتوانی بنیادی در چپ ایران وجود داشت که نه تنها علیرغم ۴ ماه اعتصاب عمومی کارگری چشم انداز انقلاب سوسیالیستی را نبینند که حتی در چارچوب همان انقلاب دموکراتیک‌شان، به مساله دفاع از حقوق دموکراتیک کم بها بدهند. و این را بسیاری از ما در ارتباط با عدم برش چپ از سنت‌های حزب توده و استالینیزم می دانستیم. بنابراین ضرورت احیای سنن دموکراتیک چپ و نوعی بازگشت به سوسیالیزم مارکسیستی، سوسیالیزم از پایین، سوسیالیزمی که گسترش حقوق دموکراتیک را در بنیاد مطالبات خود قرار می دهد، نیز به اصل دوم پلاتفرم نوشته نشده این اتحاد اضافه شد.

نکته سوم این بود که بسیاری از کادرهای چپ به این نتیجه رسیده بودند که در واقع گروه بندی های موجود در چپ ایران تا اندازه زیادی تصنعی و معرف نوعی خود فریبی است. یعنی خطوط چند گانه ای که در آن زمان درون چپ ایران وجود داشت، هر چند که خود فکر می کردند بر اساس مرز بندی بین انقلاب و ضد انقلاب، بین خلق و ضد خلق و یا بین انقلابیون و فرصت طلبان شکل گرفته اند، در واقع در سر بزنگاه تاریخ و از لحاظ مسائل عمده انقلاب تفاوت کیفی با یکدیگر نداشتند. تجربه عملی خود انقلاب نشان داد که همان تمایلات فرصت طلبانه و رفرمیست که همه می دانستیم در مثلا حزب توده وجود دارد از درون همه خطوط دیگر هم بیرون آمد. برش فداییان از رفرمیزم حزب توده از پیدایش اکثریت جلوگیری نکرد و تمام مبارزات جریانات مائویست علیه سوسیال امپریالیزم صفوف آنها را از همکاری با ضد انقلاب مصون نگه نداشت. همان کثافات توده ای از سایر خطوط نیز بیرون زد. بنابراین تا سال ۶۰ برای کادرهای مبارز و صادق چپ دیگر روشن شده بود که این مرزبندی ها اگر نگوئیم تصنعی دست کم ناکافی بودند.

اگر قرار باشد در اولین تند پیچ مبارزه طبقاتی همه سازمان ها کلا یا بخشا به همان منجلاب سازشکاری سقوط کنند، پس یک جای اساسی کار ایراد دارد، باید حتما ایرادی عمده در تئوری، برنامه، استراتژی، تحلیل و یا سوابق مبارزاتی ما باشد که باعث این پدیده می شود. بنابراین برای آنها که می دیدند واضح بود تا به آن اندازه هم که خودشان قبلا تصور می کردند، مرزبندی دقیقی با سازشکاری و فرصت طلبی نداشتند، دستکم روشن بود که جریانات مبارز باید از مرزهای تصنعی چنین تشکیلاتی عبور کنند و کارزاری جدی برای ایجاد گروهبندی نوینی از انقلابیون چپ را به راه اندازند. پیشنهاد نشریه مشترکی که هم راهنمای عمل مبارزاتی این عده باشد و هم امکان بحث و تبادل تجربه و نظر مابین آنها را فراهم کند، در همین دوره بود که شکل گرفت. بویژه باید در نظر داشت که در آن شرایط سخت شکست و عقب نشینی برای بسیاری از ما روشن بود که اگر همکاری و اتحادی جدی بین چنین نیروهایی شکل نگیرد و مقاومتی جدی علیه ضد انقلاب سازمان نیابد، بازمانده نیروهای چپ نیز تار و مار خواهد شد.

نکته چهارم این بود که ما به این نتیجه رسیدیم که در واقع چپ ما چپی کارگری نبود، نه ریشه های کارگری داشت و نه در کل دوره انقلاب بطوری جدی به چرخشی واقعی در جهت مسائل طبقه کارگر دست زد. و اینک که ضد انقلاب پیروز شده بود و حمله تهاجمی وحشیانه ای را به نیروهای رادیکال آغاز کرده بود، چپ فاقد آن پایه های اجتماعی بود که بتواند در دفاع از خود به حرکت در آورد و یا حتی عقب نشینی حساب شده ای را همراه با آن و از درون آن سازمان دهد. در واقع

یکی از بزرگترین کمبودهای چپ این بود که حتی در دوران گشایش نسبی بعد از انقلاب نیز نتوانست پایگاه اجتماعی و توده ای قابل ملاحظه ای را در درون طبقه کارگر ایجاد کند. و البته چنانچه در سه سال فرصتی که از دست رفت چنین کاری را نکرد در دوره سرکوب حتی اگر می خواست هم نمی توانست. موقعی که ضد انقلاب موج حمله را آغاز می کند، اگر شما به نقد ریشه نداشته باشید، بسیار راحت تر قلع و قمع خواهید شد. برای ما واضح بود که چپ باید به ارزیابی دقیق و عمیقی از این کارنامه مبادرت کند و چرخش جدی بطرف طبقه کارگر را به هم و غم اصلی اش تبدیل کند. در میان بسیاری از ما از همان زمان تلاش برای بازسازی صفوف چپ در دل جنبش کارگری آغاز شد. طرح ایجاد کمیته های مخفی کارگران پیشگام در مراکز کارگری از دل همین ملاحظات بیرون آمد. پیشنهاد ما به سایرین ساده بود. می گفتیم به جای اینکه دنبال این یا آن ماجراجویی نظامی راه بیفتید، به درون طبقه چرخش کنید و به جای ساختن جوخه های رزمی در عالم مالخولیا از فرصت موجود برای ایجاد کمیته های مخفی برای مبارزه دراز مدت بر زمین سفت جنبش کارگری استفاده کنید^۸.

و نکته پنجم یا نکته اصلی اینکه اگر به گفته لنین استراتژی اصلی ما ساختن حزب پیشگام انقلابی است باید اذعان داشت که در تحقق این استراتژی در همان قدم های اولیه درجا زده ایم. هیچ یک از سازمان های موجود نه تنها ظرف مناسبی برای انجام چنین وظیفه ای در اختیار صفوف چپ قرار ندادند که عملاً بدل به مانع آن شدند. نه خود برنامه و استراتژی درستی برای این کار ارائه می کردند و نه به مبارزین درون تشکیلات خود اجازه حتی بحث این مشکلات را می دادند. سرکوب مباحثات درونی و افترا زنی به مبارزینی که در مقابل این وضعیت قد علم کرده بودند از همان زمان شدت گرفت. ضرورت بحث و تبادل نظر بین گرایش های انتقادی که در دل همه تشکل های موجود شکل گرفته بود و تدارک زمینه های فعالیت مشترک بر اساس نکات کلیدی مورد توافق نیز در تقابل با این جریان از همان زمان به راه افتاد. پیشنهاد بولتن بحث و سازماندهی گرایش سوسیالیزم انقلابی نتیجه عملی این مذاکرات بود.

در یک سری از سازمانهای موجود، مثلاً در اقلیت، در تشکیلات خود ما و یا در سازمان وحدت چنین تمایلاتی بر اساس پلاتفرم های نوشته شده، شکل گرفت و ما به مرحله رد و بدل کردن اسناد کتبی پیرامون استراتژی انقلاب سوسیالیستی در ایران، مفهوم حزب انقلابی پیشگام، ساختار دولت در ایران، ماهیت طبقاتی رژیم مذهبی و وضعیت سیاسی نیز رسیدیم. این بحث و همکاری در داخل تا اواخر سال ۶۱ ادامه داشت، اما سالهای ۶۰ و ۶۱ سالهای شکست و ضربات نیز بود. عملاً قبل از اینکه این تلاش ها به دست آوردهای مهمی منجر شود، خود ما نیز ضربه خوردیم و ضربه ای سنگین. بسیاری از کادرهای اصلی این اقدامات از دست رفتند و برخی از ما بالاچاره به تبعید کشیده شدیم. خیلی از ما از همان اواسط ۶۱ یا مخفی شدیم یا بخارج رفتیم.

در خارج اما این مباحثات ادامه پیدا کرد. بویژه در پاریس. خود ما مثلاً در آن جا نشریه ای راه انداختیم به اسم سوسیالیسم و انقلاب، به مثابه نشریه یک گرایش مشخص در این مباحثات. این نشریه چندین سال منتشر شد و به بسیاری مباحثات برنامه ای و تئوریک دامن زد. اگر دوستان یادشان باشد سال های ۶۱ تا ۶۳ بسیاری از نیروهای اپوزیسیون که به خارج می آمدند از پاریس سر در می آوردند. در واقع بسیاری از کادرهای اصلی اغلب سازمانهای موجود در پاریس حضور داشتند و طبعاً در همین دوره سلسله سمینارهای عمده ای بین نیروهای چپ به راه افتاد. بر سر مسائلی مثل استراتژی انقلابی، مرحله

^۸ این تلاش ها عاقبت به انتشار نشریه ماهانه کارگری نظم کارگر انجامید که تا ضربات اردیبهشت ۶۲ ادامه داشت.

انقلاب، ماهیت رژیم، رابطه دموکراسی و سوسیالیسم و بسیاری مسائل دیگر که می‌توانست به شکل گیری جریانی جدید کمک کند. و تقریباً همه گرایش‌هایی که آن زمان در پاریس بودند در این مباحثات شرکت کردند. راه کارگر، رزمندگان، پیکاری‌های سابق، طیف‌های مختلف اقلیت، جریانات پیرامون توفان و رنجبران و بسیاری از افراد و محافل مستقل و منفرد.

مدتی بعد در این بحث نیز وقفه افتاد، بویژه بعد از کشتار ۶۷. اساساً خیلی از جریانات از پاریس پراکنده شدند و دیگر امکان پیشبرد این مباحثات فراهم نبود. اما بیشتر خود دوران تبعید، دوران خارج از کشور، دوران یاس و دل سردی و دل مردگی که به تدریج حاکم شده بود، در روند این بحث‌ها اثر مخرب خود را داشت. از این به بعد، در کنار جریان بحث سالم نقد بر گذشته برای پیشبرد مبارزات آینده، بحث صفوف بیمار چپ که نقد بر گذشته را به وسیله ای برای توجیه پذیرش وضعیت موجود و یا فرار از جبهه کرده بودند، نیز به نحو روز افزونی مشاهده می‌شود. به هر حال هر چند که حجم این گونه مباحثات کم شد و تمرکز خود را از دست داد. اما در سطوح محلی به اشکال مختلف ادامه یافت. مثلاً در همین سال‌ها چندین سمینار محلی در لندن، هامبورگ، هانور، برلن و استکهلم برگزار شد و مباحثات بصورت پراکنده و ضمنی در بسیاری جاهای دیگر نیز ادامه داشت.

بحث‌ها کماکان پیرامون چرایی اتحاد چپ و چگونگی آن دور می‌زد. بتدریج حتی جریانات مشخصی نیز در مباحثات شکل گرفت. از گرایش‌های همه با همی گرفته تا کسانی که وحدت را فقط با هم کیشان خودشان مجاز می‌دانستند، در این مباحثات وجود داشت. گرایش‌هایی بودند که از مقوله اتحاد تشکیل فوری حزب جدید را استنتاج می‌کردند و گرایش‌هایی که جز اتحاد عمل مشروط هیچ اتحاد دیگری را برسمیت نمی‌شناختند. و البته طبق معمول جریاناتی هم بودند (و هستند) که نقداً خود را محور کائنات می‌دانستند و اساساً وحدت با کسی را قبول نداشتند.

اینگونه تلاش‌ها عاقبت در اوائل دهه ۹۰ منجر به نشستی شد که همه را برای نشست بزرگ اتحاد چپ دعوت کرد. قبل از چنین نشستی اما انگیزه اغلب جریانات دعوت کننده یا شرکت کننده از اتحاد یا روشن و اعلام شده نبود و یا اگر هم گفته شده بود، چندگانه و معمولاً متناقض بود. به هر حال در خود این نشست، موسوم به نشست دوم، پس از چند روز بحث عاقبت پلاتفرم اتحاد چپ کارگری به اتفاق آرا تصویب شد. و بر رسی بعدی این پلاتفرم نشان می‌دهد که انگیزه‌ها هر چه که بود، آن چه تصویب شد در تداوم همان مباحثاتی بود که در داخل در سال ۱۳۶۰ شروع شد. در آن نشست برخی از ما که از آن تجربه ایران سال ۶۰ و ۶۱ آمده بودیم، نیز حضور داشتیم. و بسیاری از رفقای که عمدتاً از خارج کشور بودند نیز به همین مباحثات و روش جلب شدند. ناگفته نماند که در داخل هیات‌های نمایندگی برخی از جریانات حاضر در آن نشست نیز رفقای بودند که از دل همان مباحثات داخل آمده بودند. در واقع در این نشست غیر از جریانات توده‌ای اکثریتی کم و بیش همه جریانات چپ به صورتی حضور داشتند - چه جریانات و گروه‌های مشخص چپ و چه افراد و محافل مستقل یا منفرد (به جز سازمان اقلیت توکل و حزب کمونیست کارگری حکمت. کومله نیز بعنوان ناظر شرکت داشت). باز تاکید کنم، این پلاتفرم مورد توافق همه بود و علیرغم حرف‌هایی که بعضی‌ها بعدها در رد این پلاتفرم زدند باید به یادشان انداخت کسی آنجا به زور وادارشان نکرد چیزی را امضا کنند. و اتفاقاً همین ماجرای امضا کردن یک منشور و قبل از خشکیدن مرکب آن زیر قول خود زدن، خود یکی از نمونه‌های عدم بلوغ چپ ایران است.

بنظر من این پلاتفرم مبنایی بود لازم و کافی برای اتحاد چپ، و مبنایی درست و اصولی برای اتحاد طیف رادیکال چپ که به اعتقاد من حتی بعد از ۱۲ سال به قوت خود باقیست و حتی امروزه نه چندان احتیاجی به افزودن چیزی دارد و نه کم کردن. هیچ جریان و نشستی نیز نتوانسته بهتر یا دقیق تر از آن پلاتفرم دیگری بنویسد. پرسیدنی است کسانی که هر روز خیمه شب بازی جدیدی برای وحدت به راه می اندازند، آیا نباید اول تو ضیح دهند اگر در امر وحدت جدی بودند چرا همین وحدت قبلی را رها کردند؟ و به چه پلاتفرم یا نتیجه ای رسیدند که همینجا بهترش را نرسیده بودیم؟ در اینجا من نکات اصلی این پلاتفرم را باز می کنم و درضمن توضیح تفکر پس پشت این نکات به بحث اصلی خودم در باره اتحاد چپ بر می گردم.

اولین مساله که شاید عمده ترین مساله پلاتفرم باشد، مساله تعریف طیف رادیکال بود. اگر این اتحاد اتحاد بزرگ همه طرفداران سوسیالیسم نیست، پس مرز کجاست؟ این مبحث تا به امروز هم سر همه را به خود مشغول کرده است. سؤال ساده بود، اما جواب دشوار. اگر چنین طیفی آن چنان تعریف مشخصی داشته باشد که همه بدانند، پس فقط می تواند بدین معنی باشد که این طیف به صورتی شکل گرفته و با حدود و ثغور مشخص نقدا وجود دارد. در چنین صورتی چه نیازی به اتحاد است؟ و اگر وجود ندارد پس چگونه می توان مرزهای آن را مشخص کرد؟ البته اگر فکر کنیم فلان تعداد از گروه و سازمان ها نقدا در طیف رادیکال هستند و مساله فقط مساله پراکندگی است، کار بسیار ساده می شود. مساله تعریف طیف به امر مذاکره، توافق و جمع بندی محورهای مشترک خلاصه می شود. اما اگر الزاما هیچ کدام از این جریانات در کلیت خود نماینده این طیف نباشند، همان طور که تجربه خود انقلاب اثبات کرد، پس توافق بر سر مخرج مشترک آنها یعنی توافق بر سر نظریاتی که خود عامل شکست بودند. پلاتفرم، اما، روش خاصی برای پاسخ به این سؤال را اتخاذ می کند. و به اعتقاد من تنها روش همین است.

باید در نظر داشت زمانی که این پلاتفرم نوشته شد هم شوروی و هم چین رسما و با آغوش باز به اردوی سرمایه پیوسته بودند. ما، چپ ایران، اضافه بر بحران وخیم خودمان بعنوان چپ ایرانی اکنون باید بار بحران بین المللی اعتبار سوسیالیسم را نیز بدوش می کشیدیم. " اردوگاه سوسیالیستی " چه در مدل روسی و چه چینی نه تنها اینک روشن شده بود هر چه بوده سوسیالیستی نبوده بلکه بسیار فجیع تر و وحشتناک تر از آن بوده که حتی دشمنانش می گفتند. و در ضمن در نظر داشته باشیم که اکثریت قریب به اتفاق چپ ما مستقیم یا غیر مستقیم و ابسته به یکی از این دو قطب بود.

پلاتفرم، این واقعیت بین المللی و وضعیت طیف رادیکال را بدین گونه بیان می کند و اهداف اتحاد چپ را از آن نتیجه می گیرد: بحران جنبش کمونیستی ایران با خود ویژگی های آن در بستر بحران جنبش جهانی کمونیستی از شکل گیری و سازماندهی سوسیالیسم رادیکال کارگری در ایران جلوگیری کرده است. هدف از "اتحاد چپ کارگری" ایجاد شرایطی است که به رشد و سازماندهی این طیف کمک کند و تلاش مشترک ما در راه سازمان یابی طبقه کارگر و ایجاد حزب انقلابی آن را ممکن سازد.

بدین ترتیب، در واقع گفته شده عدم وجود طیف رادیکال خود از عوارض بحران است. بحرانی نه با ابعادی صرفاً ایرانی که جهانی. بنابراین مشاجره بر سر حدود و ثغور طیفی که وجود خارجی ندارد. فایده‌ای به حال ما نخواهد داشت. و اساساً هدف از اتحاد چپ کارگری ایجاد شرایطی است که به شکل‌گیری این طیف در ایران کمک کند.

یعنی، در همین پاراگراف اول در واقع اهداف اصلی این اتحاد نیز بیان شده است. این صرفاً یک اتحاد عمل نیست. ساده یا پیچیده، کوتاه یا دراز مدت. بلکه اتحادی است به وضوح سیاسی و با اهدافی سیاسی برای کار متحد و مشترک در راه ایجاد گرایش سوسیالیسم رادیکال کارگری و عاقبت ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر. به عبارت ساده‌تر، دقیقاً نگاهی به ضرورت اتحاد شبیه همان که در سال ۶۰ و ۶۱ در مباحثات داخل مطرح شد.

متأسفانه، حتی خیلی از جریاناتی که زیر این پلاتفرم را امضا کردند، در عمل این طرز تلقی را قبول ندارند. در میان طرفداران اتحاد‌های گوناگون همیشه هستند جریاناتی که خود را تافته جدا بافته‌ای می‌دانند که تنها هدفشان از اتحاد در واقع ارشاد دیگران است و الا خود به نقد تجسم زنده حزب انقلابی طبقه کارگر هستند، و همین‌طور افراد مستقلی که تصور می‌کنند تجربه محدودشان با این یا آن سازمان تصنعی آنها را به چنان سنگ محکی تبدیل کرده که می‌توانند با یک نگاه انقلابی را از ضد انقلابی تشخیص دهند. پلاتفرم، برعکس، به صراحت اشاره دارد که چنین گرایشی به صورتی مشخص وجود ندارد و باید با هم آن را بسازیم.

بعبارتی ساده‌تر، در همان نشست و به شکلی در همین پاراگراف اول پلاتفرم گفته شده بهتر است از همین اول سر سه نکته روشن باشیم. نخست اینکه این وحدت در طیف چپ رادیکال کارگری است و نه طیف سازش‌طلبانی. اتحاد چپ است نه چپ و راست با هم. درست است که بحران داریم و شکست نیز خورده ایم. اما از پشت کوه قاف نیز نیامده ایم که تصور کنیم با همه می‌توان متحد شد. و همه می‌دانیم همین الان هنوز هم عده‌ای هستند که به نحوی از انحاء خواهان وحدت این دو طیف اند. ثانیاً، در حال حاضر چنین طیفی چه در خود ایران و چه در خارج کشور به معنای دقیق کلمه و به مثابه طیفی با شکل و شمایل روشن وجود ندارد. در داخل در حال شکل‌گیری است در صورتی که در خارج در حال تغییر و تبدیل و تجزیه. سوم اینکه پس هدف از این اتحاد فقط می‌تواند کار مشترک برای سر و سامان دادن به این طیف باشد. بنابراین نه صرفاً نوعی اتحاد عمل است و نه نوعی فرقه جدید در مقابل سایر فرقه‌ها.

اما همین‌جا تناقضی در وضعیت ما وجود دارد که جز دو راه حل ندارد. و آن اینکه اگر هنوز طیف مشخصی با حدود و ثغور معینی نداریم، پس چگونه می‌توانیم اصول و پایه‌های نظری یا برنامه‌ای آن را بنویسیم؟

برخی راه ساده را انتخاب می‌کنند و فکر می‌کنند مخرج مشترک خودشان با دیگران در واقع پلاتفرم این طیف است. یعنی، ببینیم همه با چی موافقیم پس همان می‌شود پلاتفرم اتحاد. اولین اشکال این گونه مخرج مشترک‌ها این است که طرفین فرض را بر این می‌گذارند که پس برنامه خودشان در این طیف جای دارد. در صورتی که اتفاقاً برش از لاقط بخشی از همان برنامه پیش شرط ساختن این طیف است. اشکال دوم هم این که بستگی به ترکیب پشت این مخرج مشترک‌ها خطر

پیدایش چندین مخرج مشترک مختلف و گاه متضاد هست. همین طور که جلوی چشمان مان امروز داریم. و تازه از اشکال اصلی بگذریم: مخرج مشترک کشیدن همیشه یعنی تنزل مشترک به عقب افتاده ترین سطح.

اتفاقا راه درست این است که ذهنی نباشیم و از خودمان حرکت نکنیم. از خود طیف همان طور که هست و همان طور که از دل انقلاب ۵۷ و سپس شکست آن شکل گرفت آغاز کنیم. عناصر این طیف زیادند چه در درون این یا آن سازمان و چه به صورت منفرد و مستقل. کسانی که مثلا در طول این مبارزات به سازش با ضد انقلاب کشیده نشدند و مرز انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش نکردند. آیا از این ها کم داریم؟ گرد آوری تجربیات مشخص همین عناصر می تواند حداقل هایی از شکل و شمایل طیف آینده را نشان دهد. به عبارت ساده تر می توان بر اساس همین تجربه موجود گفت که خطوط کلی آن طیفی که باید باشد و لازم است که باشد چیست. با این متد لاقبل به جای سقوط به سطح عقب افتاده ترین نظر همه باید خود را به سطحی بالاتر از وضعیت فعلی بالا بکشیم.

بدین ترتیب، در بخش بعدی پلاتفرم تلاش شده آن حداقل هایی که بر اساس شان می توان گفت وجوه مشخصه اصلی این گرایش جدید باید چه باشد، فرموله شوند. به عبارت ساده تر، بر اساس تجربه حاضرین در آن نشست اگر قرار باشد چنین گرایشی شکل بگیرد باید چه کسانی بیایند، چه اعتقاداتی داشته باشند و چه اقداماتی را در مقابل خود قرار دهند. به معنای مشخصات و مشغله های اصلی این طیف ترسیم شده. البته در نظر گرفته شود که این پلاتفرم در یک نشست سه روزه تدوین و به تصویب رسیده و بنابراین تمام نواقض کار عجولانه را در خود دارد. اما خود پلاتفرم هم به این مساله اشاره دارد که این پلاتفرم تنها شکل ممکن بیان این طیف نیست و اساسا ما نویسندگان آن خود را جایگزین آن طیف نمی کنیم. اما با همه این نواقض به زعم من همه حرف های اصلی که باید زده می شد در همین چند بند ساده آمده است.

نوشته شده اولین اصل اعتقاد در حرف و عمل است به "ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگان های خود حکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق بدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم". به عبارت ساده تر طیف رادیکال جنبش کارگری آن طیفی است که برای سرنگونی انقلابی رژیم و جایگزینی آن با دولت کارگری می جنگد. و نه هر نوع دولت کارگری، بلکه دولت کارگری متکی بر ارگان های خودحکومتی کارگران و زحمتکشان، یعنی شوراها. یعنی دولتی که در آن قدرت در دست خود توده هاست نه برگزیدگان. در ضمن تاکید شده که انقلاب سوسیالیستی به یک آینده دور دست واگذار نمی شود بلکه به مثابه بدیلی بلاواسطه در مقابل رژیم سرمایه داری فعلی مطرح است. و باز هم به عبارت ساده تر، یعنی طیفی که خواهان سرنگونی رژیم سرمایه داری برای آغاز گذار به سوسیالیزم است.

این بند اول بود. اینجا مسئله استراتژی کلی این طیف روشن شده است. پاسخ صریح به مشکلی که در انقلاب قبلی داشتیم. یعنی اینکه اگر چه رادیکال خواهان ایجاد بدیلی واقعی در مقابل آلترناتیوهای بورژوازی موجود است باید قبل از هر چیز بدون هر گونه رودروایستی استراتژی سوسیالیستی صریح و روشنی را ارائه کند. تزه های انقلاب دمکراتیک نوین و بطور کلی انقلاب مرحله ای ماجراهایی بودند که ما را به دام سازش با ضد انقلاب انداختند. برش قطعی از این گذشته شرط بازسازی چپ است. بنابراین نمی توان به جای گفتن این حرف ساده و روشن ده ها نشست گذاشت که به مخرج مشترک استراتژی

های سازمان های موجود برسیم. البته، این که جزییات این استراتژی جدید چیست نیاز به کار مشترک بعدی خواهد داشت. از همین امروز نمی توان بر سر تمام جزییات آن روش بود. دقیقا یکی از دلایل اتحاد همین است که باید با هم به این استراتژی دست یابیم.

در پس پشت نکته دوم این نهفته بود که امروزه اعتقاد به سوسیالیسم بدون مشخص کردن نوع آن به خودی خود چیزی را مشخص نمی کند. بخصوص با در نظر گرفتن بحران اعتبار سوسیالیسم که بعد از فرو پاشی شوروی و اقمارش جنبش جهانی کارگری را در بر گرفته، این یک ضرورت حیاتی است که روشن کنیم منظورمان از سوسیالیسم چیست. حتی اگر شده در سطحی کلی. مضافا به اینکه در خود ایران، در سنت غالب در چپ ایران، و بر اساس تجربه اغلب کادرهای این طیف در خود انقلاب، درک ما از سوسیالیسم ایراداتی اساسی داشتند. همین که شاید ۹۹٪ سازمان ها و گروه های چپ ما یا شوروی و یا چین را مدلی از سوسیالیسم می دانستند، خود بزرگترین تراژدی چپ ما بود.

بنابراین در بند دوم تلاش شده مفهوم روشن و صریحی از سوسیالیسم ارائه شود. باز هم نه بر اساس مخرج مشترک نظرات موجود بلکه با روش از خود تجرید کردن و بازگشت به تجربه و تئوری خود جنبش سوسیالیستی. بازگشت به همان تعاریفی که زیر آوار بحران مفقود شده اند. "اعتقاد به سوسیالیسم به مفهوم گسترش دموکراسی در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خودمدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی." یعنی، پس از در هم شکستن دولت بورژوازی و استقرار دولت کارگری دموکراسی باید در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گسترش یابد، یعنی، برای ما سوسیالیسم جامعه ای است که در آن در تمام حوزه های فعالیت اجتماعی سرنوشت مردم در دست خود مردم است. در چنین جامعه ای استثمار و طبقات ملغی شده اند و مدیریت تولید در دست خود تولید کنندگان است. به عبارت ساده تر، جامعه ای که در آن شکل مالکیت اجتماعی (یعنی مالکیت سوسیالیستی) غالب شده است.

به اعتقاد من این جا چیزی جز تعاریفی که همواره جنبش سوسیالیستی بعد از مارکس بدان باور داشته گفته نشده است، اما، با تاکید بر همین مفهوم ساده و روشن نیز ما به جای اتکا به مخرج مشترک چپ موجود با چندین اشتباه سنتی و تاریخی آن مرزبندی کرده ایم.

اولی همان تعریف رایج از سوسیالیسم است که دولتی کردن را مساوی با سوسیالیسم می داند. اینجا دقیقا گفته شده منظور از سوسیالیسم مالکیت دولتی نیست. دولتی کردن ممکن است اولین قدم در راه اجتماعی کردن باشد، اما به وضوح خود آن نیست. مالکیت سوسیالیستی چیزی جز استقرار مالکیت اجتماعی نیست، یعنی خود مدیریت تولید کنندگان. اگر توده تولید کننده بر محصول اضافی که خود تولید می کند کنترل نداشته باشد، یعنی اگر خود نتواند تصمیم بگیرد که با محصول اضافی چه کند، پس هنوز استثمار می شود. یعنی، اگر در چارچوب دولت کارگری، دموکراسی نباشد مالکیت دولتی به مالکیت اجتماعی تبدیل نخواهد شد.

نکته سوم اینکه امروزه ما باید به مساله دموکراسی پاسخ دقیقی بدهیم. چه مساله مبارزه برای دموکراسی قبل از تشکیل دولت کارگری و چه مساله رابطه سوسیالیسم و دموکراسی در دوران گذار به سوسیالیسم. بویژه با در نظر گرفتن مدل

استبدادی شوروی و اقمارش ما ناچاریم مرزبندی مشخص خود با این سنت را روشن کنیم. در بند ۳ پلاتفرم این مرزبندی به صراحت ترسیم شده است. این جا نیز ما کاری به مخرج مشترک گروه ها نداشتیم، بلکه از نیاز جنبش و طیف رادیکال کارگری حرکت کردیم. بدین ترتیب، ضمن بازگشت به سنت خود مارکس، تاکید شده است که برای طیف رادیکال جنبش کارگری مبارزه برای سوسیالیسم از مبارزه برای دموکراسی جدایی ناپذیر است و این طیف از آزادی‌های بی‌قیدوشرط سیاسی، حق رای همه آحاد جامعه و حق تعدد احزاب برای همه لایه‌ها و طبقات اجتماعی همواره دفاع می‌کند. تشکیل دولت کارگری نه تنها به معنای محدود شدن این حقوق نیست که برای اولین بار شرایط برای تحقق شان به شکلی واقعی تر و گسترده تر از سرمایه داری فراهم خواهد شد.

به عبارت ساده تر، این جا با دو سنت رایج برش شده. اول کسانی که فکر می‌کنند دموکراسی نردبانی است برای رسیدن به قدرت که بعد از استقرار دولت کارگری می‌توان کنار گذاشت و دوم کسانی که دموکراسی را اساسا بورژوازی می‌دانند. دموکراسی سوسیالیستی یعنی فراتر رفتن از دموکراسی بورژوازی. یعنی گسترش آن نه فقط در حوزه روبنایی که نیز در حوزه تولید. در واقع این نوعی بازگشت به سنت خود مارکس است که اعتقاد داشت بدون مبارزه برای الغای استثمار و طبقات به دموکراسی به مثابه حاکمیت مردم نخواهیم رسید.

هدف از نکته چهارم مرکزی کردن جنبش کارگری است. در این بند گفته شده که هدف اصلی این طیف کمک به سازماندهی کارگران و زحمتکشانشان بر پایه منافع و مواضع طبقاتی، بر محور ستیز کار و سرمایه و یاری رساندن به تجمع و تشکل مستقل کارگران و شرکت در مبارزات جاری اقتصادی، سیاسی اجتماعی و فرهنگی آنان است. در واقع باز هم نوعی تاکید بر درس اصلی شکست، که همانا فقدان جناح چپ در دل خود جنبش کارگری بود.

در بند پنجم به سایر مبارزات و مسائل اجتماعی اشاره شده و تاکید کرده ایم مبارزه علیه نظام اجتماعی و فرهنگی مردسالار و پدرسالار، مبارزه علیه نژادپرستی، مبارزه برای رفع کلیه تبعیضات فرهنگی، ملی، مذهبی و جنسی باید بمثابة اجزا جدایی ناپذیری از مبارزه برای سوسیالیسم تلقی شوند. به عبارت ساده شرکت در این مبارزات و دفاع از ضرورت شان را نمی‌توان به آینده سوسیالیستی موکول کرد. اگر برای همه اینها از همین امروز مبارزه نکنیم، در واقع سوسیالیسم نیز تحقق نخواهد یافت.

و عاقبت، در اصل ششم بر اعتقاد به انترناسیونالیسم کارگری و پای بندی به ملزومات آن تاکید شده است. و در کردار. و نه به مثابه شعاری زینت دیوار.

این ۶ نکته، به اعتقاد ما، اصول حد اقل این طیف را بیان می‌کنند. واژه "ما" باید این جا به عنوان ما شرکت کنندگان در آن نشست تلقی شود. در خود پلاتفرم تاکید شده "ما شرکت کنندگان در این نشست نه خود را به مثابه کل طیف سوسیالیسم کارگری تلقی می‌کنیم و نه خواهان جایگزین کردن خود به جای آن هستیم". بنابراین خود پلاتفرم تاکید دارد که این نه تنها پلاتفرم ممکن است و نه الزما پلاتفرمی نهایی، بلکه در یک نشست مشخص بین عده مشخصی از فعالین جنبش چنین جمع‌بندی مشخصی از مسائل و وظایف جاری طیف چپ رادیکال جنبش کارگری مورد توافق قرار گرفت. پس این وظیفه

سایر کسانی است که خود را در این طیف می دانند که یا به آن اضافه کنند و یا از آن بکاهند. و ناگفته نماند تا به همین امروز نه کسی کلمه ای افزوده و نه کم کرده.

از نظر شخص من، و تاکید کنم صرفاً نظری است شخصی، همین چند خط از تمام برنامه های موجود تمام محافل و سازمان های به اصطلاح چپ ما دقیق تر و پیش رفته تر است. و اگر در سال ۵۷ جریان عمده ای وجود می داشت که از همین خطوط دفاع می کرد، وضعیت ما آن چه امروز هست نبود.

با این وجود، بلافاصله اضافه شده که "این مبانی هرچند که به روشن شدن نقاط تمایز این طیف از سایر جریانات مدعی سوسیالیسم اما وابسته به اقشار و طبقات غیرپرولتری کمک می کنند، نمی توانند بمثابه شروط کافی برای وحدت حزبی تلقی شوند. این اتحاد خصلتی رشدیابنده دارد و بر اساس دوره ای از بحث، تبادل نظر و همکاری های عملی و با تشویق و ترغیب گرایش های متفاوت نظری در هرچه بیشتر مشخص کردن خود، شرایط را برای اعتلای این اتحاد و تدارک وحدت حزبی آینده که در آن حق گرایش و جناح به رسمیت شناخته می شود، فراهم می سازد."

بنابراین مبانی فوق هر چند مهم و کلیدی اما نباید به سطح یک پلاتفرم حزبی ارتقا داده شوند. البته همین ها نیز برای هر وحدت حزبی در آینده لازم اند، اما کافی نیستند. اتحاد چشم انداز خود را بر آن گذاشته است که پس از دوره ای از بحث، تبادل نظر، هم کاری و مبارزه مشترک براساس و پیرامون اهداف این پلاتفرم به خطوط کلی برنامه مشخص تری که بهتر از امروز بیانگر تعریف ما باشد، دست خواهیم یافت. با این مزیت که چنین برنامه ای صرفاً نوعی برآیند برنامه های موجود نیست، بلکه برنامه ای جدید است که با هم به آن رسیده ایم.

در ضمن طبیعی خواهد بود که در چنین فراشدی گرایشات مشخص و مختلفی نیز شکل بگیرند. چه پیرامون مسائل مشخص و چه به صورت گرایش های عمومی تر و یا حتی اختلافات برنامه ای. به همین دلیل پلاتفرم به درستی تاکید کرده است که از همین حالا باید پذیرفت، در آن حزب آینده که باید با هم بسازیم قرار نیست که پیشوایی در راس باشد و همه یک خط و یک دست طرفدار خط مشی رهبری. حزب سالم انقلابی حزب یک دست و یک خط نخواهد بود. بلکه حزبی خواهد بود که در آن هر فردی بر اساس تجربه خود ادراک مشخصی از اوضاع دارد که احتمالاً با دیگری یکی نیست. جنبه دموکراتیک در دموکراتیک سانترالیزم دقیقاً در این است که به تبادل دموکراتیک این تجربیات کمک کند. باید با هر نوع بوروکراسی تشکیلاتی که به نحوی از انحا بخواهد از چنین بحث ضروری و خلاقانه جلوگیری کند، برش قطعی کرد. بنابراین باید گفت در آن حزبی که قرار است با هم بسازیم حق تشکیل گرایش و جناح به رسمیت شناخته خواهد شد.

تا جایی که من اطلاع دارم شاید این اولین پلاتفرمی در مباحثات درون چپ باشد که چنین اصلی را به صراحت به رسمیت شناخته است. این یکی دیگر به هیچ وجه نمی تواند از مخرج مشترک اصول موجود بیرون آمده باشد. و اتفاقاً این یکی از همان اصولی است که همه باید خود را تا سطح آن بالا بکشیم. و دقیقاً ناتوانی در انجام این کار است که برخی از امضا کنندگان پلاتفرم را به نفی همین اصل کشاند.

در خاتمه نوعی راه کار تشکیلاتی نیز برای پیش برد اهداف اتحاد پیشنهاد شده که شاید امروزه در پرتو تجربه بتوان گفت ساده انگارانه و لاقابل تا اندازه زیادی تصنعی بود. گفته ایم کسانی که خود را در این طیف می دانند، باید برای پیشبرد اهداف اتحاد دست به کار ایجاد "واحدهای پایدار خود سامان" محلی بشوند. تلاش برای ایجاد این واحدها و فرسایشی که به دنبال داشت ضربه بزرگی به شور و شوق اولیه این اتحاد وارد ساخت.

این، به طور خلاصه آن پلاتفرمی بود که توافق کردیم و همان طور که سعی کردم توضیح دهم به اعتقاد من محتوای آن بسیار با برداشت های رایج دیگر از اتحاد چپ تفاوت دارد. بنابراین در خاتمه یادآوری کنم، صحبت بر سر اتحاد عمل صرف نیست. چه کوتاه مدت و چه دراز مدت. هر چند که اتحاد عمل نیز در داخل این اتحاد هست. ماجرا بر سر ایجاد حزب جدیدی در مقابل احزاب دیگر هم نیست، هر چند همه امیدواریم تلاش های ما عاقبت به ایجاد حزب جدیدی منجر شود. اتحاد ما امروزه باید چیزی ما بین این دو باشد. یعنی هم متکی بر پاره ای اصول اولیه که دست کم آغازگاه خود را دست آورد های فعلی جناح چپ مبارزه طبقاتی قرار داده است و هم بر این باور که تدقیق همین اصول و تدوین برنامه مشترک آتی را باید بطور مشترک تحقق داد. و این در واقع کاری است که تا به حال انجام نشده و در نتیجه تجربه روشنی هم از آن نداریم.

حتی اگر در طول مبارزه و کار مشترک، و در تلاش جمعی برای تدوین استراتژی و برنامه انقلاب سوسیالیستی بینیم اختلافات خیلی ریشه ای تر و بنیادی تر از آن اند که بتوانیم به وحدت حزبی برسیم، دستکم به روشن شدن مسائل مورد اختلاف و ابعاد و مرزهای این طیف کمک کرده ایم. بنابراین اتحادی است رشد یابنده که در طول کار کیفیت متفاوتی بخود خواهد گرفت.

ولی وظیفه ایجاب می کند که در انتظار روز موعود به انفعال کشیده نشویم. امروزه، در جامعه ایران، صحنه نبرد سیاسی به انحصار منازعه میان بدیل های از بالای لایه های متفاوت خود طبقات حاکم درآمده است. وظیفه چپ رادیکال کارگری نیز ایجاد بدیلی سوسیالیستی انقلابی در مقابل این بدیل هاست. این است انگیزه اصلی اتحاد. برای ایجاد این بدیل و حضور در صحنه سیاسی باید انرژی مشترک این طیف را به حرکت درآورد. بنابراین مشکل اساسی در امر اتحاد این نیست که این یا آن چه می گویند و به چه اعتقاد دارند، بلکه این که آیا ضرورت پاسخ به این وظیفه را درک کرده اند، یا خیر. و اگر آری چه پاسخی برای حل این مساله دارند. متأسفانه هنوز اغلب ما سرگرم این هستیم که کدام ترکیبی از این یا آن سازمان یا فرد و بر اساس کدام مخرج مشترکی می توانند متحد شوند. این همان اپورتونیزم است که دست از سر ما بر نمی دارد.

ما باید اصل از خود شروع کردن را کنار بگذاریم. ما باید از نیازهای مبارزه طبقاتی شروع کنیم، از نیازهای جاری مبارزاتی طبقه کارگر در ایران. باید تصویر مشترکی از آن بدیل سوسیالیستی که جامعه ما لازم دارد ارائه کنیم و سپس تلاش کنیم با تدوین مشترک آن همه خود را به سطح آن ارتقا دهیم.

اگر نیروی پیش رفته بخواید بر اساس مخرج مشترک با نیروی عقب افتاده متحد شود به وضوح باید تا حد آن نیروی عقب افتاده تنزل کند. و می بینیم عملاً همه پلاتفرم هایی که بر این اساس نوشته می شوند و یا با این انگیزه آغاز می کنند، پلاتفرم هایی هستند عقب افتاده و بی معنی. بحث های اساسی و جدی در آنها نیست و معمولاً جز پاره ای شعار های کلی که شما در حد مثلاً کنفدراسیون دانشجویان در زمان شاه نیز می شنیدید، مطلب زیادی ندارند: مبارزه با امپریالیسم، درهم

شکستن ماشین دولتی. الغای مالکیت خصوصی. جمهوری شوراها... و خلاصه حرف هایی که همه می گویند. و سال هاست که می گویند و سال هاست که ثمره ای نیز بیار نیآورده اند.

ولی به نظر من طرح پلاتفرم اتحاد چپ کارگری روشی کاملا متفاوت را دنبال کرد. و همان طور که گفتم هنوز موضوعیت خود را از دست نداده. هنوز هم مساله وحدت امری کلیدی است. هنوز هم ما از این بحران رنج می بریم. هنوز هم طیف رادیکال سوسیالیسم کارگری در ایران شکل نگرفته و عناصر، محافل و جریاناتی که باید در ساختن آن فعال باشند، مغشوش و پراکنده هستند. و امر تدوین برنامه و استراتژی انقلابی در ایران، امری که باید به صورت مشترک و جمعی صورت گیرد، هنوز هم در مراحل ابتدایی خود درجا می زند.

از گرایش ها، یا سازمان ها و محافل موجود نمی خواهیم که خود را منحل کنند، اما، با حفظ استقلال سیاسی، نظری و تشکیلاتی هنوز می توان باهم نظرانی که در چار چوب این طیف می گنجد، وارد همکاری شد. به اعتقاد من نه تنها هنوز ضرورت این اتحاد وجود دارد که به مراتب عاجل تر شده. بحران کماکان عمیق تر می شود و تشتت و پراکندگی، نه صرفا از لحاظ سازمانی بلکه از نظر نظری نیز افزایش می یابد.

بنابراین، در وضعیت فعلی، نه کسی می تواند خواهان امتحان ایدئولوژیک از دیگری شود و نه بررسی پرونده کسی را پیش شرط وحدت بداند. به اعتقاد من، هر کس که اعلام کند روحیه کلی این پلاتفرم را قبول دارد، می تواند و باید وارد این اتحاد شود. مسئولیت هر کسی با خود اوست. نه با پیوستن به این اتحاد کسی سوسیالیست انقلابی می شود و نه دیگران با پیوستن یک عنصر ناباب آلوده خواهند شد. آینده نشان خواهد داد که چه کسانی در گرایشی که باید شکل بگیرد جا خواهند داشت. و اگر هم کسی اعتقاد دارد این کافی نیست یا این روش درست نیست، این گوی و این میدان! این وظیفه اوست که بحث تکمیلی اش را مطرح کند. باز هم تکرار کنم، ما نه خود را جایگزین این طیف کرده ایم و نه با پیوستن به این اتحاد مدال انقلابی بودن می گیریم. این طیف محدود به ما نمی شود.

کسانی که مخالف این روش هستند باید آستین بالا بزنند و نظر خود را طرح کنند. باید به پیشرفت بحث کمک کرد. باید دقیق گفت این روش و این مبانی چه کم و کسری دارند، و چه مبانی یا روش دیگری باید در مقابل این طیف قرار داد تا ما بتوانیم بر اساس همکاری مشترک به سرو سامان دادن به این طیف پردازیم؟

مشکلات عمده ای که باعث شکست چپ و پروژه اتحاد شدند، کدام بودند؟

در صحبت‌م بالا جواب این سؤال را دادم. اگر بخواهم خلاصه کنم اولین مشکل کلیدی و اساسی چپ ایران نداشتن استراتژی صریح و روشن انقلاب سوسیالیستی بود. فقدان چنین چشم اندازی دقیقاً باعث شد که بسیاری از نیروهای چپ مرز انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش کنند. حتی امروزه، هنوز هم جریاناتی در چپ ایران هستند که معتقدند می‌توان با کل خرده‌بورژوازی متحد شد. ما در انقلاب ایران در تجربه دیدیم که لایه‌های فوقانی خرده بورژوازی ایران در واقع نیروی ضربت ارتجاع است. فقدان استراتژی صریح سوسیالیستی، زمینه را برای سازش طبقاتی، چه خواسته و چه ناخواسته فراهم می‌سازد. غرض از استراتژی این جا یک نوشته تزیینی نیست بلکه برنامه آگاهانه ای که بر تاکتیک‌های روزمره چپ متناظر باشد. بویژه در شرایط بحران انقلابی که حوادث مبارزه طبقاتی هر روز از تند پیچی عجیب تر از روز قبل می‌گذشت، بدون چنین استراتژی صریح و روشنی خود را به در و دیوار زدیم. مشکل دیگر اینکه چپ در همان دوره اول انقلاب نشان داد که به دست آوردهای دموکراتیک توده‌ها آن طور که باید و شاید اهمیت نمی‌دهد. ضد انقلاب با پس راندن توده‌ها از عرصه مبارزه و سرکوب حقوق دموکراتیک آنان توانست مستقر شود، در صورتی که چپ خود را فریب داده بود که اهداف "عالی" جنبش مهم تر از مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک است. و مشکل سوم هم غیر کارگری بودن آن بود. نه از ریشه ای جدی در این طبقه برخوردار بود و نه هم و غم اصلی آن کار جدی کارگری بود. حتی با وجود این که بسیاری از کارگران خود به دور سازمان‌های چپ جمع شدند، هیچ چیزی نتوانستیم از آن بسازیم. در همان دوره بعد از قیام حتی نتوانستیم برای یک خواست ساده اتحاد شوراهای کارگری مبارزه کنیم.

پس اجتناب ناپذیر بود که چنین چپی شکست سختی را متحمل شود. و از همان اوائل سال ۱۳۶۰ واضح بود که شکست تکمیل شده است. اما فرماندهانی که خود مسبب این شکست بودند، به جای درس گیری، به دنبال ماجراجویی مجاهدین با یکدیگر مسابقه تهاجم نظامی داده بودند. جنگ در شرایط عقب نشینی یعنی دعوت به تارو مار شدن. و یک سال بیشتر طول نکشید و همین طور هم شد. صفوف پراکنده باز مانده از شکستی بدون جنگ در چهار گوشه دنیا آواره شد. طبعا پروژه وحدت در صفوف رادیکال کارگری نیز متوقف شد. هرچند این پروژه بعداً در خارج کشور ادامه یافت اما شرایط ویژه شکست و پراکندگی. همراه با جو دلسردی و واخوردگی، اجازه نداد چنین پروژه ای در خارج کشور بتواند در همان مسیر اولیه پیش رفت کند. اگر بخواهیم خلاصه کنیم معجون ویژه بازمانده‌های سازمان‌های سابق، افراد مستقل و ترکیب‌های متنوع و روز گزر جدید (و هر سه شکل در ضمن دارای جریاناتی در حال ریزش به مواضع سازش با وضعیت موجود) به پروژه جدی اتحاد چپ لطمات بزرگی زد. به عبارت ساده تر در داخل شکست خورد و در خارج از مسیر خود خارج شد.

اما این بدان معنی نیست که ضرورت آن از میان رفته است. اتفاقاً امروزه که در ایران ما شاهد موج جدیدی از اعتراضات و مبارزات توده‌ای هستیم، نیاز به بدیلی سوسیالیستی و کارگری و در نتیجه اتحاد چپ کارگری مجدداً عنوان خواهد شد. در این تردیدی نیست که چنین اتحادی عاقبت باید در بطن خود مبارزه و در داخل شکل بگیرد. و دقیقاً یکی از دلایلی که چرا

بسیاری از ما که از همان تجربه مباحثات داخل کشور سال ۱۳۶۰ بیرون آمده ایم، به پروژه اتحاد چپ و پلاتفرم بالا پیوستیم همین بود که باید در خارج نیز ظرفی برای آماده ساختن خود برای چنین روزهایی بسازیم.

آیا شما فکر نمی کنید خود انقلاب نشان داد کی انقلابی هست کی نیست؟ پس وحدت با کسانی که پرونده روشنی دارند چه فایده دارد؟

در ارتباط با این که گرایشات سیاسی عاقبت در دل خود مبارزه طبقاتی افشا و طرد می شوند. دقیقاً حرف شما درست است. اتفاقاً من هم همین را می گویم. خود تجربه انقلاب ماهیت بسیاری از گرایش های چپ ایران را روشن ساخت. اتفاقاً من هم می گویم باید از همین آغاز کنیم. اما فراموش نکنید که فرصت طلبان، سازش کاران و خائنین با چهره های متفاوتی ظاهر شدند. از میان طرفداران رادیکال اردوگاه سوسیالیستی همان در آمد که از میان کسانی که آن را سوسیال امپریالیزم می دانستند. بنابراین امروزه گفتن این که به جز حزب توده و اکثریت که دست شان در خود انقلاب رو شده بقیه چپ رادیکال هستند به من و شما تضمینی نمی دهد که فردا از دل همین جریانات به اصلاح رادیکال چیز مشابهی بیرون نزند. خلاصه کلام این که آری بیاید در جنبش کارگری صف چپ را از صف راست جدا کنیم اما این صف بندی حتی بطور جدی در دل هیچ یک از جریانات موجود به انجام نرسیده است تا چه برسد در سطح جنبش عمومی. بنابراین بودن اسم این یا آن سازمان و یا مخرج مشترک این یا آن برنامه کمکی به روشن شدن این صف بندی نمی کند. اتفاقاً باید بر اساس همین تجربه زنده و به کمک همدیگر به تحقق این مرزبندی ها چه در سطح نظری و سیاسی و چه عملی و مبارزاتی یاری برسانیم. از نظر من اتحاد چپ یعنی همین.

چرا نه این اتحاد و نه اتحادهای دیگر حتی تلاش های قبل از سال ۱۳۶۰ به نتیجه نرسید؟

اولاً دو نوع اتحاد را نباید با مفهوم اتحاد چپ به آن صورتی که من بیان کردم قاطی کرد. اول این که همواره خواهند بود جریاناتی که به هر دلیلی با یکدیگر وحدت کنند. مثلاً در همان سال ۵۷ چیزی حتی شبیه همین نام پیدا شد. این عمدتاً وحدتی بود میان برخی گرایش های کوچک خارج کشوری که در واقع عمده ترین دلیل وحدتشان این بود که جای دیگری نداشتند که بروند. و یا مثلاً وحدت به معنای پیوستن عده ای یا گروهی به یک گروه خاص دیگر. مثلاً "وحدت" کومه له و اتحاد مبارزان در حزب کمونیست ایران. اتحاد چپ با این دو نوع وحدت متفاوت است. این وحدتی است بین افراد مشخص بر اساس پاره ای اصول حد اقل پذیرفته شده برای کمک به ایجاد ظرف مشترک چپ کارگری.

دستاورد خود ما نیز در واقع آن چنان فراتر از نوشتن پلاتفرم وحدت، و مقداری نیز تجربه و تمرین در راه اجرای آن نمی رود. در مقایسه با آن چیزی که می بایست می شد، و می توانستیم انجام بدهیم شاید مثلاً بیش از ۱٪ نبود. بنابراین به وضوح آن چنان موفق نبوده ایم. اما حتی واضح تر این است که به نسبت چپ؟ نسبت به ادامه وضعیت موجود اتفاقاً بسیار هم موفقیت آمیزتر بوده است. ما دستکم توانستیم کار را ادامه دهیم و به قول رفقای اهل شعار پرچم اتحاد را برافراشته نگه داریم. باز هم تکرار کنم از نظر من هر کسی که روحیه کلی پلاتفرم را قبول دارد و خودش، خود را جزیی از این طیف چپ کارگری می داند، می تواند و باید وارد این اتحاد شود. مابقی را عمل نشان خواهد داد.

چرا در پلاتفرم از شعار دیکتاتوری پرولتاریا پرهیز شده و تفاوت این کار با سوسیال دمکراسی چیست؟

اول روشن کنیم، این درست است که برخی از جریانات راست با مقوله دیکتاتوری پرولتاریا مرزبندی کرده اند، اما به صرف این که کسی به قول شما این "شعار" را کنار گذاشته باشد سوسیال دموکرات نمی شود. و در هر حال من یا رفقای من که من در اتحاد چپ می شناسم شامل این مساله نمی شوند. اما برگردیم به خود مقوله دیکتاتوری پرولتاریا. به نظر من در خود این سوال شما سوتفاهماتی نهفته که باید روشن کرد. اولاً، اگر به خود تئوری مارکسیستی برگردیم باید تاکید کرد که دیکتاتوری پرولتاریا یک شعار نیست، شعار حکومتی نیست. خواست انقلاب هرگز این نیست زنده باد انقلاب! زنده باد دیکتاتوری پرولتاریا! بلکه مقوله‌ای است تحلیلی و تئوریک. یعنی نوعی بیان این واقعیت که ماهیت طبقاتی دولت بعد از سرنگونی سرمایه داری کارگری است. همان‌طور که انواع و اقسام حکومت‌های بورژوازی در واقع دیکتاتوری بورژوازی را نمایندگی می کنند، جمهوری شورایی و یا هر شکلی که حکومت کارگران و زحمتکشان به خود بگیرد نیز در واقع باید به‌مثابه نوعی دیکتاتوری پرولتاریا تلقی شود. اما شما در ادبیات کمونیستی جایی نخواهید دید که کسی شعار دهد پیش به سوی تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا! مثلاً شما کجا دیده‌اید که بلشویک‌ها چنین شعاری را مطرح کنند؟ بعد از آوریل ۱۹۱۷ که بلشویک‌ها تز انقلاب سوسیالیستی را پذیرفته بودند شعار حکومتی آنها این نبود که شوراها قدرت را بگیرید که دیکتاتوری پرولتاریا تشکیل دهید، بلکه اینکه پیش بسوی تشکیل حکومت کارگران و زحمتکشان (و یا گاهی حکومت کارگران و دهقانان). اما در مقالات تحلیلی لنین تاکید داشت که این یعنی همان دیکتاتوری پرولتاریا. همان‌طور که در ۱۹۰۵ شعار این نبود که پیش بسوی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان بلکه حکومت موقت انقلابی. اما در مقالات تحلیلی توضیح می‌دادند که حکومت موقت انقلابی نمی‌تواند چیزی جز دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان باشد.

بنابراین در حله اول خود این سؤال ناشی از عدم درک تفاوت بین یک خواست یا شعار مرحله‌ای و مقوله تحلیلی یا تئوریک است. شعار حکومتی ما حکومت کارگران و زحمتکشان است نه دیکتاتوری پرولتاریا. آنچه ما را از سوسیال دموکراسی متمایز می‌سازد محتوای این حکومت است که می‌بایستی قدرت سیاسی را از دست بورژوازی خارج کند، ارگان‌های سرکوب بورژوازی را درهم بشکند و کنترل طبقه کارگر بر تولید و توزیع را مستقر سازد. ماهیت چنین اقداماتی یعنی نوعی اعمال دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا. این دقیقاً همان مفهومی است که خود مارکس بکار می‌برد. یعنی ضرورت نوعی حق وتوی کارگری در دوران گذار. مارکس دقیقاً در همین سه حوزه بالا بر این حق وتو تاکید می‌کند. یعنی خلع ید از بورژوازی در حوزه تولید، در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و جلوگیری از بازگشت یا احیای سرمایه داری. در این سه مورد دولت کارگری حق وتوی خود را اعمال خواهد کرد. و آن دولتی کارگری است که لااقل دارای این سه حق وتو باشد. والا چیزی نیست جز گروگان بورژوازی.

البته هستند کسانی که تصور می‌کنند منظور از دیکتاتوری شکل حکومتی است. بسیاری از مبلغین سرمایه داری دقیقاً از همین زاویه کمونیسم را مورد حمله قرار می‌دهند. تو گویی شکل دولت کارگری حتماً باید خشن و استبدادی باشد. شاید بگویید این کاریکاتور سرمایه داری در حال احتضار از دیکتاتوری پرولتاریا است. متأسفانه در تجربه تاریخی، جریاناتی تحت نام همین مقوله عین همین کاریکاتور را به مرحله اجرا در آورده اند. اتفاقاً تاکید مارکس این جا بیشتر بر مساله

قدرت طبقه در مقابل قدرت دارو دسته های دیگر است. دیکتاتوری پرولتاریا نه دیکتاتوری این یا آن شخصیت یا دسته. یعنی به قول خود مارکس، طبقه ای که خود را به صورت طبقه حاکم سازمان داده باشد.

دقیقا به همین دلیل شکل حکومتی در دوران دیکتاتوری پرولتاریا دموکراتیک ترین شکل حکومتی است. مارکس حتی پا را از این فراتر می گذارد و در مانیفست به صراحت اعلام می کند که با انتقال قدرت به پرولتاریا پیروزی در نبرد برای دموکراسی حاصل می شود. اتفاقا تمام تفاوت سوسیالیسم مارکسیستی با هر نوع سوسیالیسم قبل و یا بعد از آن اتکای آن بر اصل خود رهایی و تاکید آن بر سوسیالیسم از پایین است. این فقط طبقه کارگر است که می تواند با لغای مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت اجتماعی حاکمیت واقعی مردم را مستقر سازد.

هنگامی که از ما صحبت می کنید منظور از این ما کیست و کارنامه خودتان در انقلاب چی بود؟

همان طور که گفتم ما در آن زمان بخش بین الملل چهارم در ایران بودیم که از وحدت سه گروه عمده شکل گرفت. جریانی که خود من از آن آمدم (نشریه کندو کاو) نه تنها از قبل از انقلاب به ماهیت ضد انقلابی رهبری خمینی تاکید داشت که دلایل تحلیلی خود را نیز در مقالات و جزوات مختلف بیان کرده بود. به اعتقاد من در میان تحلیل هایی که قبل از انقلاب منتشر شده بود تنها تحلیلی که به واقعیاتی که در انقلاب رخ داد نزدیک تر بود همین ها بودند. این اسناد موجودند و اثبات یا رد این ادعا دشوار نیست. درست صبح روز بعد از قیام در اعلامیه ای که ما منتشر کردیم به وضوح اعلام کردیم که ضد انقلاب سرمایه داری قدرت را تسخیر کرده است و تنها مسیر واقعی بعدی برای مبارزه انقلابی همانا تلاش برای بسیج اردوی کار و سرنگونی دولت سرمایه داری است.

واقعیت این است که من بیاد ندارم جریان دیگری در آن زمان موضعی به این صراحت گرفته باشد. خیلی ها امروزه ادعا می کنند که از همان موقع ماهیت این رژیم را می شناختند اما هیچ کدام نتوانسته اند بر اساس اسناد منتشر شده چنین ادعایی را اثبات کنند. شاید تنها جریان دیگر که لااقل در حد شناخت از ماهیت ضد انقلابی رژیم بعد از انقلاب روشن بود آن بخشی از فداییان بودند که به همین دلیل نیز از سازمان فداییان انشعاب کردند. اما آنها نیز پس از وقوع حادثه و کمی دیر به این شناخت رسیدند و به هر حال خود نیز چشم انداز انقلاب سوسیالیستی را قبول نداشتند. راه کارگر نیز در ابتدا زنگ خطر را به صدا در آورد اما تا جایی که من یادم هست در ادامه کارشان خود نیز چندان توجهی به همین زنگ خطر نکردند. سایر نیروها کلا تحلیل های به غایت غلطی از اوضاع و ماهیت ضد انقلاب حاکم داشتند و همه به نحوی از انحا در اوائل کار با آن مماشات کردند.

در حال حاضر چه نیروهائی درون اتحاد چپ وجود دارند و چه نیروهائی از آن کنار کشیدند و چرا؟

همان طور که در ابتدا گفتم نمایندگان اغلب جریانات موجود در چپ ایران در اولین نشست اتحاد چپ حضور داشتند و زیر این پلتفرم را امضا کردند. بعضی ها بعد از مدتی رفتند. حال دلایل و توضیحات اش را خود باید بگویند. ولی به هر حال فعلا فعالان آن را افرادی تشکیل می دهند از گرایش ها و سنت های مختلف. منجمله از رفقای سابق اقلیت، راه کارگر،

رنجبران، گرایش سوسیالیسم انقلابی، و افراد مستقل. به اعتقاد من، به طور کلی دو نوع نگرش یا تمایل بعد از مدتی از اتحاد چپ رفتند. نخست آن هایی که موافق تاکید ما بر ضرورت دموکراتیزه کردن سوسیالیسم انقلابی نبودند. می توان گفت این ها کسانی بودند که هرچند زیر پلاتفرم را امضا زدند، هنوز از استالینیزم برش نکرده بودند. واقعیت این است که هنوز هم مخالفت جریاناتی در چپ ایران با اتحاد چپ ریشه در همین عدم برش از سوسیالیسم استالینی دارد. جریانات و محافل سابق اقلیت عمدتاً در این دسته بودند. تمایل دیگر، در بلند پروازی های خود برای اتحاد بزرگ تر در واقع پافشاری بر هر گونه اصول اولیه را نفی می کرد و بهمین خاطر به سرعت به این نتیجه رسید که خود پلاتفرم اتحاد چپ محدود کننده است. و آن چه مزید بر علت شد این که امضا دادن نمایندگان یک جریان به معنای موافقت کل آن جریان نبود. چک و چانه زدن بر سر چیزی که نقداً امضا شده بود. به کار عمده دوران حیاتی اولیه تبدیل شد که در از میان بردن آن حرکت و شوق اولیه و در فرسایش نیروها اثر مخربی گذاشت.

باید در نظر گرفت در خارج از اتحاد چپ نیز فراشدهایی در جریان بود که بر صفوف داخل و خارج اتحاد چپ تاثیر خود را داشت. مثلاً، تلاش های درون طیف اقلیت برای احیای فدا بیزم، تلاش حزب کمونیست برای ترمیم پل های شکسته با چپ فارس، و تلاش محافل و جریانات ضد اتحاد چپ برای جلوگیری از موفقیت آن، همگی دست به دست هم دادند و عاقبت منجر به "اتحاد" جدیدی شدند که از همان ابتدا از هم پاشی خود را در پلاتفرم خود تضمین کرده بود و بعد از چند سال همین چندی پیش از صحنه خارج شد. البته فراموش نشود که در تمام این دوران، گرایش عمده یعنی ریزش از صفوف چپ و افتادن دنبال بدیل های گوناگون بورژوا فرمیزم ادامه داشته است.

به هر حال، علیرغم مسائل بالا، نیروهایی در اتحاد چپ و وفادار به اهداف اولیه آن مانده اند و هنوز هم هستند و ادامه می دهند، در مقایسه با آن چه باید می کردیم. البته هیچ نکردیم، اما، در مقایسه با ادعاهای کسانی که در شعار به قله های دماوند نیز رسیده اند بسیاری از کارهای لازم و ضروری این دوران توسط همین رفقای اتحاد چپ انجام شده است. بنابراین موفق نبوده ایم اما این به معنای شکست پروژه نیست. به هر حال این اتحاد ۱۲ سال بولتن مرتب خود منتشر کرده است، در جنبش بین المللی کارگری سوسیالیستی پایگاهی ویژه برای خود ایجاد کرده است و در جمع چپ ایرانی در عمل اثبات کرده است که می توان علیرغم اختلافات و سنت های مختلف با یکدیگر کار کرد و حتی کارهای جدی کرد.

کارزار "ضد جنگ، ضد جمهوری اسلامی" از آخرین فعالیت هایی است که اتحاد چپ مبتکر آن بوده است. ایجاد صندوق کمک مالی به کارگران ایران و رادیو صدای کارگران ایران به همت رفقای اتحاد چپ بوده است و یا کارزار کارگران ایران تنها نیستند. و از همه مهمتر، در تمام این سال ها رفقای اتحاد چپ به مباحثاتی در کل چپ دامن زده اند که بسیاری از آن ها امروزه عمومی شده اند. همین امر به تدریج به شکل گیری طیف جدید کمک خواهد کرد. نقداً تاکیدات رفقای اتحاد چپ بر سوسیالیسم از پایین و احیای سنن دموکراتیک سوسیالیسم مارکسی از وجوه مشخصه آن به حساب می رود. امیدوارم با پیوستن سایر رفقا و تجارب دیگر به این تلاش، موفق تر نیز بشود، به هر حال لااقل توافق کنیم که ضرورتش از میان نرفته است. و نیز در نظر بگیریم که اگر بپذیریم طیف چپ رادیکال کارگری هنوز شکل نگرفته است و ما باید ظرفی ایجاد کنیم که بتوانیم به کمک یکدیگر آن را بسازیم، پس از همان اول نمی توانیم ادعا کنیم که خود ما همان ظرفیم. در این اتحاد،

بوضوح، در همان قدم های اول، هم از ما راست تر خواهد بود و هم از ما چپ تر. اگر بپذیریم آن جا که خود ایستاده ایم الزاما مرکز ثقل این طیف نیست به ساختن واقعی آن کمک خواهیم کرد.

پلاتفرم اتحاد چپ کارگری

بحران جنبش کمونیستی ایران با خودویژگی‌های آن در بستر بحران جنبش جهانی کمونیستی، از شکل‌گیری و سازماندهی سوسیالیسم رادیکال کارگری در ایران جلوگیری کرده‌است. هدف از "اتحاد چپ کارگری" ایجاد شرایطی است که به رشد و سازماندهی این طیف کمک کند و تلاش مشترک ما در راه سازمانیابی طبقه کارگر و ایجاد حزب انقلابی آن را ممکن سازد.

مبانی نظری این طیف عبارت‌اند از :

۱. اعتقاد به ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگان‌های خودحکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق تبدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم.
۲. اعتقاد به سوسیالیسم به‌مفهوم گسترش دموکراسی در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خودمدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی.
۳. اعتقاد به جدایی‌ناپذیر بودن سوسیالیسم و دموکراسی و دفاع از آزادی‌های بی‌قیدوشرط سیاسی، دفاع از حق رای همه آحاد جامعه و دفاع از حق تعدد احزاب برای همه لایه‌ها و طبقات اجتماعی.
۴. مبارزه برای سازماندهی کارگران و زحمتکشان بر پایه منافع و مواضع طبقاتی بر محور ستیز کار و سرمایه، کمک به تجمع و تشکل مستقل و شرکت در مبارزات جاری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها.
۵. اعتقاد به مبارزه علیه نظام اجتماعی و فرهنگی مردسالار و پدرسالار، مبارزه علیه نژادپرستی، مبارزه برای رفع کلیه تبعیضات فرهنگی، ملی، مذهبی و جنسی بمثابه جز جدایی‌ناپذیر مبارزه برای سوسیالیسم.
۶. اعتقاد به اصل انترناسیونالیسم کارگری و پایبندی به ملزومات آن در کردار.

این مبانی هرچند که به روشن شدن نقاط تمایز این طیف از سایر جریانات مدعی سوسیالیسم اما وابسته به افشار و طبقات غیرپرولتری کمک می‌کنند، نمی‌توانند بمثابه شروط کافی برای وحدت حزبی تلقی شوند. این اتحاد خصلتی رشدیابنده دارد و بر اساس دوره‌ای از بحث، تبادل نظر و همکاری‌های عملی و با تشویق و ترغیب گرایش‌های متفاوت نظری در هرچه بیشتر مشخص کردن خود، شرایط را برای اعتلای این اتحاد و تدارک وحدت حزبی آینده که در آن حق گرایش و جناح به رسمیت شناخته می‌شود، فراهم می‌سازد.

ما شرکت‌کنندگان در این نشست نه خود را به‌مثابه کل طیف سوسیالیسم کارگری تلقی می‌کنیم و نه خواهان جایگزین کردن خود به‌جای آن هستیم. ما از همه افراد و نیروهایی که خود را متعلق به این طیف می‌دانند دعوت می‌کنیم که به‌کمک یک‌دیگر و با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی، در سطوح محلی و منطقه‌ای به ایجاد واحدهای پایدار خودسامانی که پایه‌های این اتحاد را بنا می‌نهند، مبادرت کنند. این واحدها به مباحثات نظری برای فائق آمدن بر بحران فعلی و تدوین برنامه و استراتژی لازم برای تدارک حزب انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر دامن خواهند زد و در دو حوزه دموکراتیک و سوسیالیستی به ایجاد و گسترش همکاری‌های عملی و مبارزاتی کمک خواهند کرد.